

ما می‌گوییم:

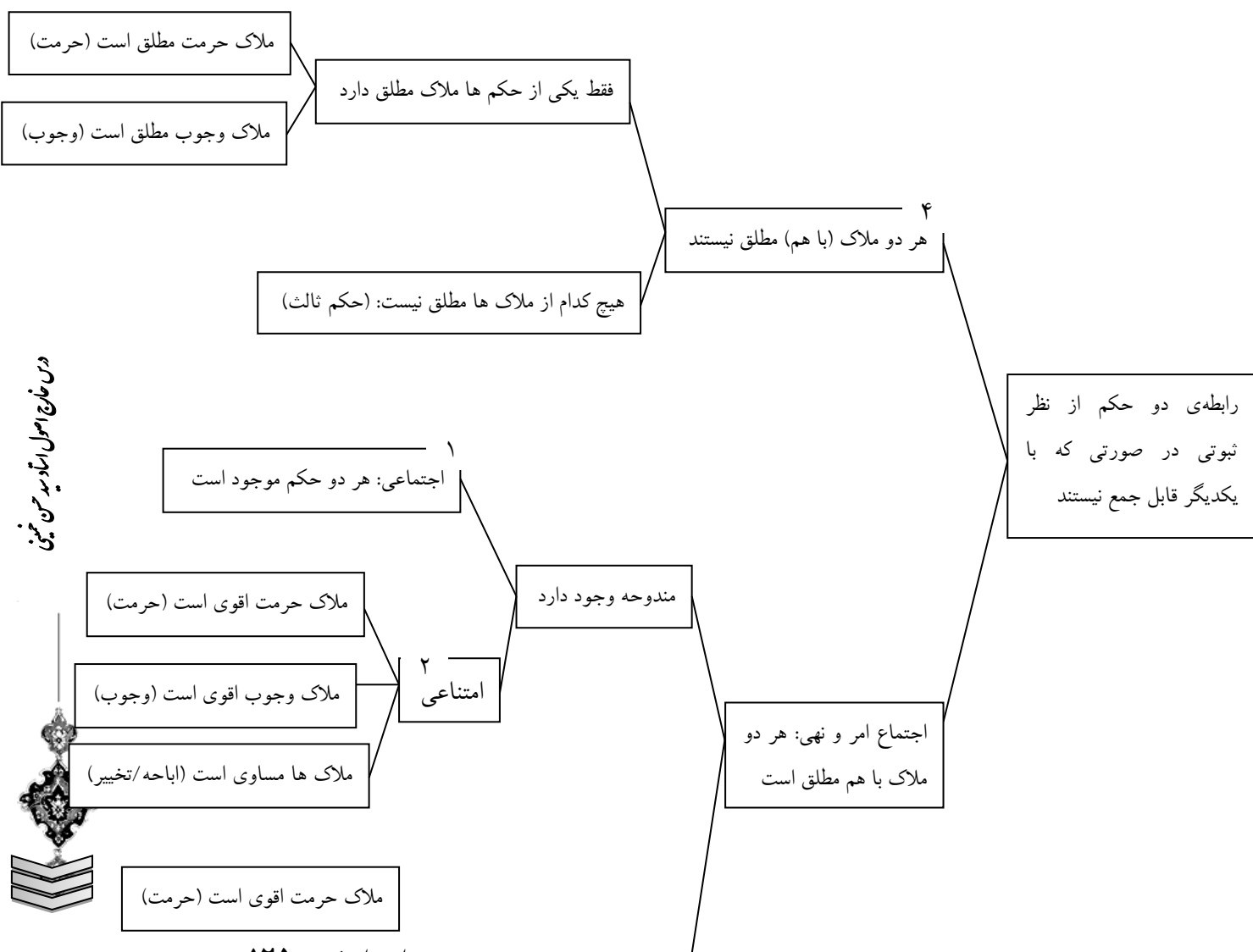
۱. در سخن مرحوم آخوند، اصلاً بحث تزامم و تعارض مطرح نشده است. اما همین کلام، شارحین

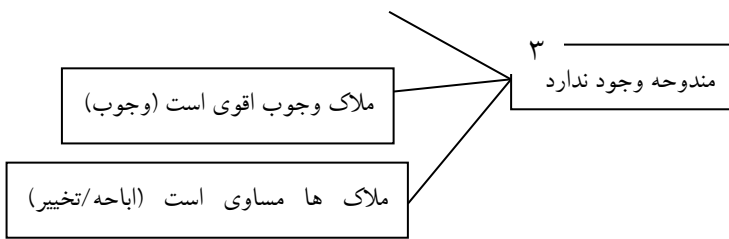
مرحوم آخوند را به سوی تزامم و تعارض کشانده است.

اما به نظر می‌رسد، یک نکته را باید در فهم سخن مرحوم آخوند داخل کرد تا بحث ایشان از جهتی دیگر هم کامل شود.

البته لازم است به این نکته توجه کنیم که تعارض (براساس اصطلاح) بین ادله است و بین دو حکم از این اصطلاح استفاده نمی‌شود (چنانکه از مرحوم مشکینی خواهیم خواند) و لذا اگر در این دسته بندی، اصطلاح تعارض را وارد می‌کنیم، با تسامح در اصطلاح است.

۲. می‌توان سخن مرحوم آخوند را با عنایت به بحث «وجود مندوحه»، چنین تصویر کنیم:





۱: در این فرض، نه تکلیف محال حاصل است و نه تکلیف به محال

۲: تمام این فرض، دارای ملاک بحث تراحم است.

۳: در این فرض، فرقی بین اجتماعی و امتناعی نیست (چرا که تکلیف به محال است و لذا هر دو

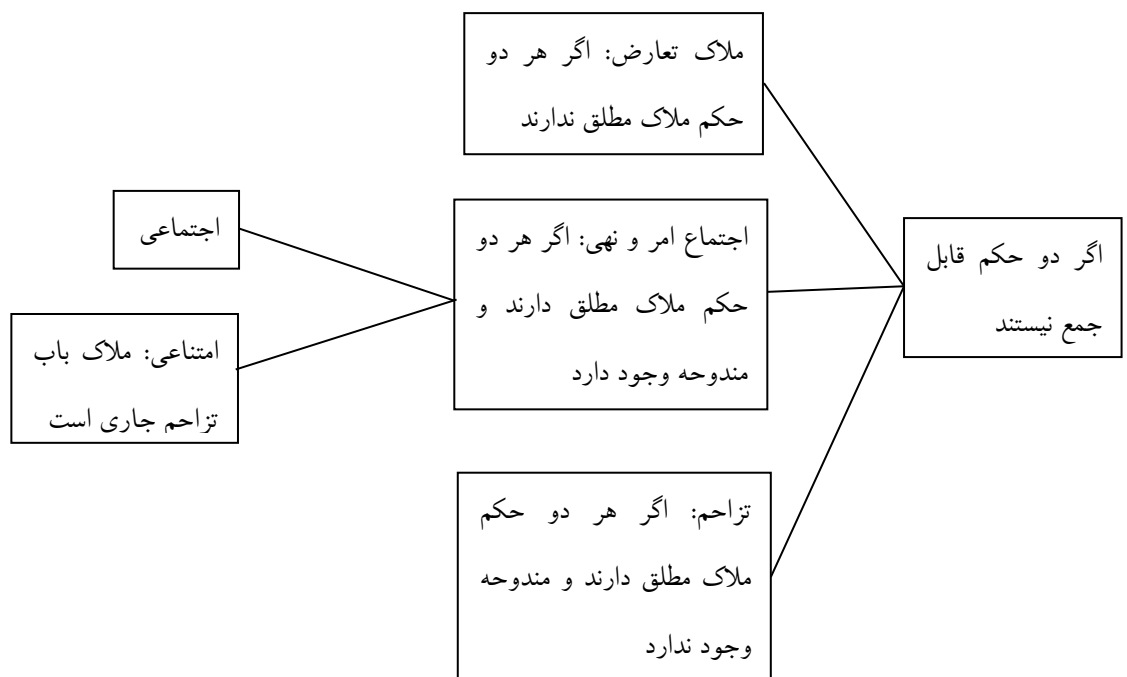
گروه به فعلیت هر دو حکم تن نمی دهند اگر چه امتناعی ها علاوه بر تکلیف به محال، نفس تکلیف

را هم محال می دانند) همه اقسام در این فرض، از مصادیق تراحم است

۴: این اقسام، اگر چه تعارض خوانده نمی شود (چون تعارض مربوط به رابطه‌ی ادله با یکدیگر

است) ولی ملاک بحث تعارض در آن جاری است.

پس به عبارت دیگر:



۳. مرحوم مشکینی در اینجا مطلبی دارند و می نویسند:

اولاً اینکه در بحث تراحم گفته شده است: «على الامتناع يحكم باقوى الملاکین» سخن کاملی نیست چرا که:

«هذا على إطلاقه ممنوع، إذ هو يتمّ لو كان مقدار الزيادة بحدّ الإلزام، و إلاّ فلا. و الحاصل: أنّ الأقسام على الامتناع خمسة: لأنّه إمّا أن يكون الفساد زائداً بمقدار إلزامی فيحرم، أو غير إلزامی فيكره، أو يكون الصلاح زائداً بأحد النحوين فيجب، أو يستحبّ، أو يكونا متساويين فيكون مباحاً.»^۱

[در این باره سخن خواهیم گفت]

ثانیاً: اینکه مرحوم آخوند قسم دوم را از باب اجتماع امر و نهی (تراحم) ندانسته اند به این معنی نیست که این از باب تعارض است چرا که: باب تعارض مربوط به مقام اثبات است، در حالیکه این سخن در مقام ثبوت است.^۲

ما می گوئیم:

به نظر این سخن کامل است و جریان تعارض در حوزه ثبوتی قابل طرح نیست چرا که تعارض، ناشی از ابهام است که ما مراد واقعی گوینده را نمی دانیم و لذا به دنبال کشف واقعیت هستیم و لذا وقتی که سخن درباره‌ی مقام ثبوت است، یا یکی هست و یا هیچکدام نیست و تعارض مطرح نیست.

۱. حاشیه کفایه، ج ۲، ص ۱۱۴

۲. همان



مرحوم آخوند سپس به مقام اثبات می پردازند:

«و أما بحسب مقام الدلالة والإثبات ، فالروایتان الدالتان علی الحكمین متعارضتان إذا احرز أن المناط من قبیل الثانی ، فلا بد من عمل المعارضة حينئذ بینهما من الترجیح والتخیر ، وإلا فلا تعارض فی البین ، بل كان من باب التزاحم بین المقتضیین ، فربما كان الترجیح مع ما هو أضعف دليلاً ، لكونه أقوى مناظاً ، فلا مجال حينئذ لملاحظة مرجحات الروایات أصلاً ، بل لا بد من مرجحات المقتضیات المتزاحمات ، كما يأتي الإشارة إليها.

نعم لو كان كل منهما متكفلاً للحكم الفعلي ، لوقع بينهما التعارض ، فلا بدّ من ملاحظة مرجحات باب المعارضة لو لم يوفق بينهما بحمل أحدهما على الحكم الاقتضائي بملاحظة مرجحات باب المزاحمة ، فتفتن.»^۱

توضیح:

۱. دو روایت که هر کدام بر یک حکم دلالت می کنند و با هم تعارض دارند [مثل صلّ و
۲. در این صورت: اگر توانستیم که احراز کنیم که هر دو ملاک مطلق نیست (یا تنها یکی مطلق است و یا هیچکدام مطلق نیست): این از صغریات باب تعارض است و باید به سراغ مرجحات باب تعارض یا تخیر برویم.
۳. ولی اگر نتوانستیم احراز کنیم (و احتمال می دهیم که هر دو ملاک به نحو مطلق باشد) در این صورت: بحث از صغریات باب تعارض نیست.
۴. بلکه این از باب تزاحم بین دو مقتضی است:
۵. در این صورت باید به سراغ مرجحات باب تزاحم رفت که اقوایت ملاک است (و لذا ممکن است آنکه دلالت ضعیف تر و یا سند ضعیف تر دارد، به سبب اقوایت ملاک، مقدم شود)
۶. البته اگر دو دلیل، حکم فعلی را بیان می کنند، در این صورت، باب تعارض مطرح می شود (و باید سراغ مرجحات باب تعارض رفت)

^۱ . کفایة الاصول، ص ۱۵۵



۷. و البته این هم در صورتی است که نتوانیم بین آن ها جمع کنیم و بگوییم یکی از دو حکم فعلی، فعلی نیست و اقتضائی است

۸. [یعنی اقوئیت ملاک، کاشف از این باشد که حکم دیگر، به فعلیت نرسیده است و در مرحله اقتضاء مانده است. و این مطلب، جمع دلالی است]

ما می‌گوییم:

۱. ما حاصل فرمایش ایشان آن است:

